

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۲۷ / ۰۱ / ۱۳۹۸

تاریخ ثبت : ۳۰ خرداد ۱۳۹۵

عنوان : عشق چون عنقا است

«بسمه تعالی»

عشق چون عنقا است!

در این گفتار برآنیم نظر مادی گرایان را با دیدگاه عرفای الهی در تقابل قرار داده و دیدگاه هرکدام را نسبت به انسانیت انسان توضیح دهیم. برخی از مادی‌گرایان انسان را صرفاً هیئت جسمی متشکل از خون، پی و رگ می‌دانند، حتی بعضی از آن‌ها بشر را مانند یک سنگ خشن معرفی می‌کنند. برخی فراتر رفته و معتقدند که اساساً خدایی در عالم وجود ندارد چنانکه فوئرباخ (۱۸۰۴-۱۸۷۲م) از شاگردان مکتب هگل چنین اعتقادی داشت.

لازم به توضیح است؛ او هرچند از شاگردان هگل بود ولی به‌زودی از اندیشه‌های وی دور شد و به اصالت حس و ماده گروید. او در آغاز قرن نوزدهم شروع به تدریس کرد و شاگردان عجیبی تربیت نمود که اکثر آنها لامذهب به بار آمدند. کتاب و مطالب او تأثیر بسزایی در فیلسوفان و متفکران مادی و منتقد مذهب داشت. اما مهمترین نظر فوئرباخ آن است که گوید: این انسان است که خدا را آفرید نه خدا انسان را. او گوید: چون جهان خود خودش را خلق می‌کند، جهان تولد خود به خود دارد و این بشر است که خدا را برای خودش ساخته است.

اصولاً برای اولین بار این فوئرباخ بود که به نحو علمی پیدایش دین و مفهوم خدا را تحلیل کرد و آن را به شکل فلسفی و تحت عنوان «از خود بیگانگی انسان» بیان کرد و در ادامه گفت: «این انسان است که خدا را آفریده نه خدا انسان را، پس انسان باید به خود بازگردد و باید خود را بیابد آنچنان که هست و بفهمد آنچه که در بیرون سراغ داشته است مال بیرون نیست بلکه در خودش است، پس خودش را باید خدای خود قرار بدهد.» (مرتضی مطهری، نقدی بر مارکسیسم، ج ۱، ص ۶۰). پس فوئرباخ فیلسوف آلمانی متأثر از هگل، از جمله کسانی است که فیلسوفانه در باب منشأ دین بحث کرده است. از دیدگاه او انسان دارای دو جنبه است: جنبه علوی و والا یا سرشت عام انسان و جنبه سفلی که همان «من محدود و ناقص» است. خدایی که ادیان مطرح می‌کنند چیزی جز جنبه علوی انسان نیست. خدا در درون انسان است و در واقع همان جنبه علوی اوست که انسان ابتدایی به دلیل ناآشنایی به آن، آن را برون افکنده است. پس خدا را نباید چیزی دانست که از بیرون بر ما تسلط دارد و بر ما قاهر است- چنانکه ادیان ابراهیمی می‌پندارند- بلکه خدا در درون انسانهاست و انسانی که به دنبال خداست، در واقع، به دنبال خود می‌گردد. استدلال فوئرباخ در اثبات خدایی انسان چنین است: خدا را فقط خدا می‌تواند بشناسد، زیرا نامحدود را نامحدود می‌تواند درک کند. انسان قدرت فهم و شناخت نامحدود را داراست؛ مثلاً انسان عشق و قدرت مطلق را می‌فهمد، پس انسان نامحدود است، بنابراین انسان خداست. (ر.ک: رضا اکبری، ایمان‌گروی: نظریات کرکگور، ویتگنشتاین و پلانتینگا، ص ۲۳۰، ۲۲۹؛ لودویگ فوئرباخ، «ذات مسیحیت» در هگلی‌های جوان، ترجمه فریدون فاطمی، ص ۱۴۱).

البته گفته‌های فوئرباخ با براهین آیات قرآنی و کتب آسمانی و برهان عقلی از لمّی و اتّی گرفته تا دیدگاه فیلسوفان، حکیمان و عارفان و بسیاری از روایات دین و مذهب و اجتماع و دیدگاه عموم از محققان مکتشف جهان همانند فیزیک‌دان‌ها، شیمی‌دان‌ها، ریاضی‌دان‌ها و محققان علوم پایه که اندک تأملی پیرامون آفرینش این جهان نموده

اند سخت مردود است. درواقع، گفته‌های فوئرباخ را اکثر این نامبردگان رد می‌کنند و پذیرا نیستند و ما در این گفتار فشرده و محدود مجال ارائه براهین و استدلال آنان را نداریم، اما تو ای بیننده و ای صاحب نظر، خود به گفته‌های او با دید یک انسان بنگر! حضرت باریتعالی را بشر نساخته است که اگر چنین بود، حضرت باری مخلوق بود نه خالق!

علاوه بر مطالب فوق گویند دیمقراطیس، از فلاسفة یونانی قرن چهارم و پنجم ق.م، و چند تن دیگر از فلاسفه به تصادف در خلقت معتقد هستند و پیدایش عالم را از برخورد تصادفی اتم‌ها و خلقت انسان را در همین هیکل مادی خلاصه نموده اند؛ اما نظرات آن‌ها قابل پذیرش نیست زیرا تصادف برهه‌ای از زمان را به خیزش وامی‌دارد و قدرت تصادف در مسیر امتداد اندک خواهد شد. اما هر ناظر و بیننده اعتراف خواهد نمود که جهان، بدیع، نو به نو و زمین، گسترده می‌گردد و فضای لایتناهی کهکشان‌ها و کرات و منظومه‌ها که هر کدام از آن‌ها با نظامی شایسته منظم گردیده‌اند، از همه مهمتر آفرینش حضرت انسان که خود نمونه بارزی از جهان آفرینش است، دلیل بر آن است که پیدایش این عالم تصادفی نیست.

در حالیکه گمراه کنندگان مذهب و علم و انسان در خود فرورفته‌اند و تنها خود و عقیده خود را می‌بینند. عرفا، محققان و برخی از دانشمندان ذره‌ای از دریای بی‌کران عظمت و جلوة الهی را چون پرده‌های سینمایی در برابر برقش چشمان تیزبین دانشوران قرار داده و اشاره و برهان آنان به ابعاد دور نیست، بلکه شما بیننده را به تفکر و تأمل به آنچه در درون حضرت انسان است حواله می‌دهند. درواقع، مکتب عرفا انسان را «حضرت انسان» معرفی نموده‌اند و نیروهای فعالة درون هر انسان وارسته را به «عنقاء» وجودی او تعبیر نموده و گویند: در درون هر انسان والا عنقایی نهفته است؛ عنقاء حقیقتی است که در درون انسان سالک صرافی شده، انسانی که پره‌های زائد را با تکان اخلاقی و با سیر روحانی فرو ریخته و پری نو و پروازی از نو پیدا نموده است.

برهان این مطلب را از بین نظرات حضرت صدراپی در صفحه 145 جلد نهم اسفار اربعه بیان میکنیم. این لحظه برای تو مخاطب آغازین لحظه شناخت و انس با این انیس ناشناخته جانت است لذا بهتر است اینگونه بگوییم که عنقاء درون تو چون موجی است که از آب خیزد یا چون برقی است که از آئینه تجلی کند. پس بدان که این عنقاء، که گروهی هم از آن تعبیر به «روح‌القدس» نموده‌اند، از خارج به تو نزدیک نمی‌شود، بلکه چون موجی است که از دریای وجودت خیزد.

اما مآمن این عنقاء کجاست؟ «مکانه جبل قاف» ای قاف القدرة؛ این عنقاء معشوقی دارد که به‌سوی آن در پرش است و از آن به قلة قاف تعبیر شده. درحقیقت، قاف امری است از قدرت لایزال که انسان عارف با فراهم نمودن علمش در خود ساخته است، علمی که او را به فلسفة حق و حکمت اسرار عالم آگاه می‌سازد. پس نه هر انسانی می‌تواند عنقاء وجودش را دریافت کند و نه هر عنقائی قادر است جبل قافش را دریابد.

برخی هدف از جبل قاف را نقطة معطوف عاشق گرفته‌اند. درواقع، کسی که به نقطة جبل قاف عشق برسد، سینه‌ای گسترده و عالمی وسیع در او پیدا می‌شود و همه چیز را چون معشوق زیبا می‌بیند. همان داستان زینب کبری(س) که وقتی عبید... بن زیاد از حضرت پرسید: «کربلا را چگونه دیدی؟!»، حضرت زینب(س) در پاسخ فرمودند: «ما رأیت الا جمیلاً»، من هرآنچه دیدم، زیبا و زیبایی دیدم. من شهادت را عین زیبایی یافتم.

آری! قلب آرام یکی از آثار ربط حضرت انسان به روح القدس است که اینگونه جلوه‌ها را می‌یابد و دیگر قدرت عنقاء وجود انسان است «یوقظ الراقدين فی مراقد الظلمات» که چون در خواب سنگین غوطه‌ور گردد، در سحرگاهان شهیری می‌زند و او را بیدار می‌کند، «و صوته ينبه الغافلين عن تذكر الآيات».

آری، اگر اهل دل باشیم، صدای صغیر او را هم می‌شنویم که چنین می‌گوید:

إن الحوادث قد يُطَرَّقْنَ اسحارا

یا راقداً اللیل مسروراً بأوله

ای خوابیده‌ای که در آغاز شب با خرمی خفتی، پگاهان برخیز و الا آب حوادث تو را غرق می‌کند. منظور از حوادث، کسالت‌ها و غفلت‌ها است. درحقیقت، سحرگاهان صغیر این عنقاء صاحبش را نوایی می‌دهد که لحظه فیض هم اکنون است، برخیز! و اما چون کسی به این مقام برسد که صغیر روح القدس را لحظه به لحظه دریابد

صوتش غافل‌ها را به هشیاری وامی‌دارد و هر آنچه را که مانع ادراک، موجب وسواس و سردرگمیها می‌شود از سر راه برمی‌دارد.

حضرت ملاصدرا در صفحه 145 از جلد نهم اسفار خود به بیان خود ادامه می‌دهند که چون این نیروی فعاله در درون انسان به فعالیت آید، هرگونه بیماری و ناهنجاری را شفا بخشد، حتی سخت‌ترین بیماری‌ها را چون مستسقی و مالیخولیا! به جز یک دل که پرش پر هزارگانه این عنقاء آن دل را نه شفاف می‌کند و نه آرام! آن دلی است که در عناد کمال و در جهل مرکب باشد.

اما نتیجه مطلب آنکه هرچند بسیاری از دانشمندان دنیا را دنیای اتم دانند و برآن‌اند که چیز دیگری در عالم اثر ندارد، اما عرفا فریادشان آن است که دنیا دنیای ماده نیست بلکه دنیای عرفان و عالم شناخت «روح القدس» است.

از سلسله تحقیقات محقق و فیلسوف متأله استاد سیدعلی موسوی ذیل جلد نهم اسفار